

ادعایی قابل پذیرش نیست، چرا که مولانا فرزند زمان خودش بوده و این اتفاقات برای پنجاه شصت سال اخیر است، و هر کدام از تله‌های فکری و جوی مختلفی ریشه می‌گیرد.

او درباره این که چگونه می‌شود این قرابت سبکی را دنبال کرد، اذعان داشت: مولانا باید در ظرف و جایگاه خود بررسی شود، یعنی او را در جهان خودش ببینیم و ادبیات پس‌مدرن را در حوزه خودش بررسی کنیم، ببینیم این‌ها را با هم مقایسه کنیم و ببینیم آیا می‌توانیم اساساً میان این دو رابطه‌ای برقرار کنیم؟

عبدالحسین ژرفا افزود: علت این که مولانا فاصله می‌گذارد چیست؟ و آنچه که باعث فاصله‌گذاری در آثار برشت می‌شود، چیست؟ ظاهراً هر دو یکی است، اما قصه‌گویی مولانا اساساً تقلیدی از قرآن بوده و این کاملاً مشهود است، اما استفاده از همین سبک در آثار برشت برای دستیابی به مفاهیم تازه‌تری از یک جریان قبلی است.

جان و ذهن بریشان

ژرفا، در پاسخ به این سوال که انسان ذهن پریشانی دارد و مولانا به نزدیک‌ترین شیوه بیانی که منطبق با ذهن انسان است سخن گفته و ادبیات نیز بعد از گذر کردن از دوره‌های مختلف سبکی به جایی می‌رسد که نوع بیان خود را با ذهن انسان منطبق کرده است، می‌توان گفت مولانا در دوره خود پیش‌تر بوده است؟ گفت: برای جواب به این سوال لازم است مولانا را با شاعران دیگر مورد قیاس قرار دهیم یعنی با کسانی چون سعدی و حافظ و... مولانا اصلاً قصه نمی‌گوید؛ اما سعدی در حال قصه‌گویی است.

مولانا اصلاً شعر نمی‌گوید ولی سعدی شعر می‌گوید برای مولانا، قصه گفتن و شعر گفتن هنر نیست و صرفاً ابزار است، درحالی که برای سعدی هم ابزار است و هم هنر، و البته برای حافظ کاملاً هنر است، یعنی ما در مثنوی مولانا می‌توانیم حداقل دو الی سه هزار تا غلط فنی و ساختاری پیدا کنیم مانند شعر «بی‌همگان به سر شود...» که از لحاظ فنون شعری از بیت دوم دیگر به ردیف و قافیه پایبند نیست و در ادامه نه غزل است نه قصیده و نه مسمط و نه هیچ چیز دیگر، که این را خود مولانا هم می‌داند و به همین خاطر می‌گوید این مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا... در اینجا مولانا مدام در حال فرار از چارچوب‌هایی است که گویی او را حصر کرده‌اند و در حالی که غرق در جریان قصه‌گویی است، مدعی است من قصه نمی‌گویم و از طرفی می‌گوید این‌ها شعر هم نیست.

در حقیقت او شعر و قصه را به سخره می‌گیرد، همان‌طور که کل علم را به سخره می‌گیرد، این نگاه بر گرفته از اصل عرفان بوده و به همین جهت هم برای انتقال معنا این فرم و شیوه بیانی را انتخاب می‌کند، قصه‌گوترین شاعر ما در ادبیات ایران فردوسی است که تمام اصول درام را رعایت می‌کند و در واقع در حال روایت به صورت یک درام به تمام معناست اما مولانا دائماً در حال فرار از قصه‌گویی است و خودش هم می‌داند که در حال فرار است در واقع شیوه بیانی مولانا قصه گفتن در عین قصه نگفتن و شعر گفتن در عین شعر نگفتن است که در این مورد تاحدی می‌توان او را با عطار مقایسه کرد، چرا که از ابتدا عطار بنیانگذار این شیوه بیانی است اما مولانا این مسیر را به کمال رسانده است و این سرمستی و از خود بیخودشدگی را به اوج می‌رساند به طوری که دیگر از عطار جدا شده و به صورت مستقل عمل می‌کند.

او درباره این که آیا ممکن است ادبیات پس‌مدرن از شیوه بیانی مولانا تأثیر گرفته باشد، پاسخ داد: شاید، اما به دنبال این چیزها نباشید، این‌ها ادعاهایی هستند که معمولاً دلیل علمی ندارند یعنی ممکن است کسانی که در ادبیات پست‌مدرن قلم زده‌اند آثار مولانا را نتوانند بخوانند باشند و در این مورد تنه‌ای نمی‌توانیم به توارد اعتقاد داشته باشیم و نه اقتباس، چرا که بهترین واژه برای این قرابت شکلی استفاده از کلمه توارد است؛ به این معنی که، جان شیفته مولانا که ریشه در عرفان دارد با ذهنیت آشفته سوررئالیست، که بعد از آن پست‌مدرنیسم بیرون آمده، یک جاهایی با هم خطوط مشترک پیدا می‌کنند، اما این که ببینیم و بگوییم این‌ها مثنوی خواننده و بعد به این جا رسیده‌اند، دلیل و ریشه علمی ندارد.

عبدالحسین ژرفا در پاسخ به این سوال که آیا در عرصه تصویر، فیلمی هست که با این شیوه بیانی و سبکی ساخته شده باشد؟ گفت: فیلم «آینه» از آندره تارکوفسکی که در آن خط زمانی و مکانی کاملاً کنار گذاشته می‌شود، راوی قصه‌گویی را رها کرده و از تصاویر مستند جنگی و شعر خوانی در پس زمینه استفاده می‌کند.

او در پایان درباره مشابه این سبک، که از آن به عنوان سینمای شاعرانه هم یاد می‌کنند تا به حال در ایران اثری ساخته شده است یا نه، گفت: در مورد آثار ایرانی می‌توان به فیلم «تولد یک پرولت» اثر مجتبی راعی اشاره کرد که تا حدودی المان‌هایی از فضای سینمای شاعرانه را در خود دارد.



را از زوایای نگاه‌های مختلف بیان می‌کند، به طوری که ممکن است یک داستان در هر قسمت از یک زاویه دید دیگر، روایت شود.

در آثار مولانا، گوینده واقعی خطبه‌ها و لیات مشخص نیستند، راوی می‌تواند درون متنی یا راوی بیرون متنی باشد، این مسئله نیز پیش‌تر به این خاطر بوده که مولانا در حین سرآیدن اشعار به گفته خود از حال اکنون و اینجا بی‌خود، خارج می‌شده است.

قصه‌گویی مولانا اساساً تقلیدی از قرآن است

عبدالحسین ژرفا، عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، درباره وجود تشابه سبکی میان اشعار مولانا و ادبیات پست‌مدرن به خبرنگار صبا گفت: من خیلی به این دست قیاس‌ها معتقد نیستم، چرا که در ابتدا باید پایه‌های شکل‌گیری این دو شیوه بیانی به صورت مجزا بررسی شود و تنها پس از آن است که می‌توان، وجود عناصر مشترک را در آن‌ها بازشناسی کرد، برای مثال، در اشعار مولانا سیر خطی دنبال نمی‌شود، فاصله‌گذاری برشتی دیده می‌شود، و یا به طور کلی قصه‌گویی رها شده و در فضای دیگری می‌چرخد، ناشی از پریشان حالی و شایستگی اوست، درحالی که وجود همین عناصر در ادبیات پس‌مدرن ناشی از دگر دیسی و تغییر و تحولاتی است که برای انسان در روزگار مدرن رخ داده است، و در حقیقت این عناصر بیانی زائیده‌های آن تغییرات است که به آشفته‌گی کلامی او منجر می‌شود، البته در حال حاضر ماقصد ارزش‌گذاری روی عناصر این سبک نداریم، مهم این است که بدانیم که این تغییرات در ادبیات زائیده این روزگار است و ما نمی‌توانیم این‌ها را به هفت الی هشت قرن پیش و به مولانا سرایت دهیم، به همین دلیل نمی‌توان نگارهای پست‌مدرن را در آثار مولانا دنبال کرد و از این منظر چنین

موقعیت‌های کنش‌مندی است که هر کدام مانند پرده‌ای از تصاویر می‌تواند مانند یک تابلو نقاشی تصویر شود.

بی‌قید و بندی

یکی دیگر از این مولفه‌ها: تخطی از مرزهای داستانی است که با اتکا به سبک‌های ادبی متداول و مبتنی به روش خاص و خلاقانه نویسنده صورت می‌پذیرد؛ به این معنی که نویسنده آزاد است تا با استفاده از کلمات و ترکیبات نو، بدون هیچ پیش شرطی استفاده کند تا جایی که امکان داشته باشد هیچ مفهوم مشخصی را نیز ارائه ندهد، نحوه رفتار مولانا با شعر، رفتاری کاملاً آزادانه و تا حدودی بی‌قید و بند است و بابت: «حرف و صوت و گفت را بر هم زیم

تا که بی این هر سه با تو دم زیم» همان‌طور که می‌بینید در این بیت تعمد و پلفشاری خود را در این کار بیان می‌کند.

دکتر رضا پارسا در این باره معتقد است: البته نمونه‌های آشوبگرایی در غزل‌های او بیشتر به چشم می‌آید، مولانا در شعری تابع احساسات و علائق خود است، بنابر این گاهی از قوانین و قواعد فراتر رفته و از زیبایی‌شناسی قدمایی فاصله می‌گیرد، سهل انگاری در کاربرد قافیه یا تکرار مضمون یا عدم توجه جدی به آرایه‌های ادبی از آشوب‌گری‌های او در قالب شعر است.

انعکاس راوی و چندصدایی

روایت در آثار مدرن، جدا از روایت‌های ادبی کلاسیک، که از یک نظام عالی و معلولی مشخص تبعیت می‌کنند متن ادبی مدرن، با متشجج کردن، زمان و مکان آن را از حالت خطی خارج کرده و داستان